

بیداری غول های خفته و درس های نهفته در چین برای آمریکا

دیو لیندورف، counterpunch

ترجمه: اکرم پدram نیا

یکی از ره آوردهایی که از اقامت شش ساله ام در کشورهای چین، هنگ کنگ و تایوان کسب کرده ام، عدم وجود حس ناسیونالیستی و وطن پرستی مردم چین است. مردم متوسط الحال چین به دلیل نزاع برای بقا و تلاش در چنگ انداختن در قطار سریع السیر جدید چین به سوی سرمایه داری، چه در مزارع دوردست استان غربی آنهوی و چه در هواتانگ های رو به ویرانی شانگهای یا پکن فرصتی برای ابراز حس وطن پرستی یا ناسیونالیستی ندارند.

در دهه 1990 زمانی که رهبران حزب کمونیست چین علیه تلاش های استقلال طلبانه مردم تایوان بر طبل ناسیونالیستی خود می نواختند، این امر برای عموم مردم چین امری کسالت آور بود. در حقیقت بازی کامپیوتری مشهوری که جنگی را به ترسیم می کشید و در آن تایوان ارتش آزادیبخش ملی چین را شکست می داد، باعث شرمندگی پکن شد.

در آغاز مرحله اول ریاست جمهوری جورج بوش، آمریکا چین را بابت پرواز هواپیمای جاسوسی خود به حریم هوایی چین و آسیب رساندن به جت جنگنده چینی که برای ممانعت از ادامه کار این هواپیما به پرواز درآمده بود، مورد شتمانت قرار داد. در این حادثه هواپیمای جاسوسی آمریکا به اجبار در جزیره هینان به زمین نشست. این اتفاق خشم مردم عادی چین را برانگیخت و آغازگر تغییری در حس ناسیونالیستی آن ها شد. مردمی که نسبت به توانایی و تمایل کشور خود در ایستادن در برابر هواپیمای آمریکایی و گروگان گرفتن آن احساس غرور کردند.

اینک طغیان تبت که حمایت جهان را به ویژه در اروپا و آمریکا به سوی خود جلب نموده، حس ناسیونالیستی مردم چین را بیشتر شعله ور می کند، چون اکثر مردم چین تبت را جزئی از قلمروی تاریخی امپراتوری چین می دانند و حمایت جهان از ناسیونالیست های تبت را به عنوان بازگشتی به حملات امپریالیستی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم غرب به چین می بینند.

به عبارتی، شورش تبت فرصتی طلایی برای رهبران سرسخت حزب کمونیست چین است که مدت ها تحت فشار روزافزون بوده تا دروازه های سیاست را به روی مردم باز کنند، اما اینک می توانند بر موج لجام گسیخته ناسیونالیستی مردم سوار شوند و فشارهایی را که به منظور پیاده کردن دموکراسی متحمل می شوند، حداقل برای مدتی پس بزنند. (درست مثل حادثه 11 سپتامبر که به بوش و چنی فرصت داد تا همان بلا را بر سر سنت دموکراسی و حاکمیت قانون آمریکا درآورند.)

المپیک 2008 به بسیاری از دموکرات های چین این امید را داده بود که حضور موج بزرگی از توریست های غربی و ژورنالیست ها و توجه همه رسانه های جهان، حکومت چین را تحت فشار قرار خواهد داد و فضای سیاسی را باز خواهد کرد. اما اکنون دولت چین عمدتاً به بهانه خطر تروریسم تبتی، کشور را تحت کنترل سخت نیروهای پلیس قرار خواهد داد.

در این حادثه درسی برای آمریکا نهفته است، اگرچه تردید دارم که سیاست گذاران واشینگتن مشاعیر به کاربردنش را داشته باشند. این درس در ارتباط با ایران هم قابل اجرا است.

نئوکان هایی که بر دولت بوش سلطه دارند و به نظر افسار جان مک کین، نامزد احتمالی ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه را به چنگ گرفته اند و خویشاوندان نئولیبرال شان در شورای رهبری حزب دموکرات نیز هیلاری کلینتون را در مشت خود دارند، همه به دنبال ادعای خود از تلاش ایران در تولید سلاح هسته ای از اتخاذ تصمیمی جدی علیه این کشور سخن می گویند. بوش و چنی آشکارا از حمله به ایران دم می زنند و احتمالاً چنی در سفر معروف به "سفر صلح" خود به خاور میانه مراتب پیاده کردن این فاجعه را فراهم ساخته، سفری که از پی آن (1

بسیج عمومی پنج روزه مردم اسرائیل رخ داد، 2) دولت عربستان سعودی تدارکات لازم برای مقابله با حملات اتمی به کشورش را درخواست نمود. علاوه بر این ها مک کین نیز با تقلید از گروه Beach Boys و خواندن آواز "بمب، بمب، بمب ایران!" حامیان خود را به سر و جد آورد. چند ماه قبل هیلاری کلینتون هم به سهم خود قانون برپایی جنگ را که توسط سناتور جو لیبرمن، سرکرده جنگ افروزان به مجلس آمد، امضا نمود. در این لایحه بدون ارائه سندی سپاه پاسداران ایران در لیست گروه های "تروریست جهانی" قرار داده شد که خود دعوت رسمی از جورج بوش بود تا دستور حمله به پایگاه های نظامی ایران را صادر نماید.

واضح است که استراتژی ابلهانه حمله به ایران باعث تحریک مردم این کشور خواهد شد. مردمی که به قهرمان گرایی های ناسیونالیستی هیچ گونه علاقه ای ندارند و در ضمن هیچ نوع خصومت ذاتی هم با آمریکایی ها ندارند، اما همچون مردم چین دولت سرکوبگر و مذهبی خود را مورد انتقاد قرار می دهند. با این وجود رخداد چنین حمله ای آن ها را به وطن پرستانی دو آتشه بدل خواهد کرد که آماده ی جنگیدن و مردن در راه کشور خود خواهند بود.

ایران نیز همچون چین کشوری است کهن با قدیمی ترین واحدهای سیاسی دنیا که به تمدن خود می بالد. فرهنگ هزاران ساله اش آن چه را که ما امروزه فرهنگ غربی می نامیم، باردار نموده است. نویسندگان، شعرا، موسیقی دانان، دانشمندان و هنرمندانش عقاید و نوآوری هایی داشته اند که با هر ملتی در جهان قابل رقابت است.

اگر آمریکا به ایران حمله کند، حتی حمله ای بسیار دقیق که فقط ساختمان های دولتی، مراکز هسته ای و پایگاه های نظامی اش را مورد هدف قرار دهد، جامعه ای غالباً بی علاقه به سیاست های حاکم، به یقین در یک صف خواهند ایستاد و از کشور خود دفاع خواهند کرد. درست همان طور که مردم چین به هنگام مورد حمله قرار گرفتن کشورشان از داخل، از جانب جدایی طلبان تبتی و از خارج توسط حامیان آزادی تبت، حس وطن پرستی شان تهییج شد و دور پرچم خود گردهم آمدند، ایرانی ها نیز دور پرچم خود جمع خواهند شد، بویژه اگر این حمله از جانب کشوری باشد که دولت دموکراتیک و مردمی کشورشان را نیم قرن قبل سرنگون کرد و شاه منفور را بر جای او نشاند.

حال از سیاست های احمقانه حرف بزنید!

من هم موافقم که چین حق مالکیت تبت را ندارد، به همان اندازه که آمریکا نباید مالک کشور پورتوریکو یا جزیره ویرجین باشد یا مالک زمین هایی که از بومیان آمریکا زدید. و با این نیز موافقم که ملاحی که سرسختانه بر عراق حکومت می کنند، گروهی از انسان های متعصب، ضد مردم و ضد زنی هستند که قابل نکوهش اند و باید به مساجد خود بازگردند و از سیاست دوری گزینند، درست مثل رهبران اصولگرای سرسخت کلیساهای این سرزمین که باید پای خود را از سیاست بیرون بکشند. اما آمریکا با تهدید این کشورها و فرستادن هواپیماهای جاسوسی خود به چین در سال 2001 و لفاظی های کنونی اش درباره "تغییر رژیم" و جنگ علیه ایران به اهداف خود نخواهد رسید.

اگر چین نهایتاً به تبتی ها اجازه خودمختاری یا استقلال دهد، به خاطر خواست مردم تبت و موافقت مردم چین با این استقلال خواهد بود و یا به خاطر مقامات مرکزی چین و از دست دادن کنترل خود بر مرزهایشان که بارها در تاریخ اتفاق افتاده است.

وضعیت در ایران هم به همان گونه است. اگر نهایتاً مردم ایران حکام مذهبی را از کار برکنار کنند و به مسیر دموکراتیک خود که دو نسل پیش به طور ناگهانی توسط سازمان سیا مسدود شد، بازگردند، فقط به خاطر رنج طولانی مردم خودش خواهد بود که این تحول را به بار خواهد آورد، نه بخاطر ارتش آمریکا یا رهبران رجزخوان آمریکایی. در حقیقت سیاست مداران آمریکایی و ژنرال های ارتش آن با تهدیدات خود و هر حرکت نظامی ناشی از خیالات شرربارشان صرفاً می توانند آن روز را به تاخیر بیندازند.

دیو لیندورف، نویسنده و ژورنالیست فیلادلفیایی، کارشناس در امور چین و متخصص زبان چینی.